



نوآوری‌های مهم قانون جدید دیوان عدالت اداری مصوب ۱۴۰۲



رضا آتیدی
وکیل پایه یک دادگستری
مدرس دانشگاه

چکیده

دیوان عدالت اداری متفاوت‌ترین نهاد دادگستری در ایران است. نهادی که وظیفهٔ تظلم‌خواهی از مردم در مقابل دولت را بر عهده دارد و بر این اساس، مطالبهٔ حق را نه از مردم، که از نهاد حاکمیت انجام می‌دهد. بر همین اساس، مؤلفه‌های رسیدگی در آن هم متفاوت خواهد بود و با استانداردهای دادرسی‌های قضایی تا حدودی متفاوت است و طبیعتاً رسیدگی و تشریفات و تفسیر قوانین آن نیز باید به نفع حقوق مردم باشد. تغییراتی که در قوانین مرتبط با دیوان عدالت اداری صورت می‌گیرد، اگر در راستای چنین مقوله‌ای باشد، واجد اهمیت است. توسعهٔ مفاهیم حقوق شهروندی می‌بایستی اصلی‌ترین گزینهٔ تغییرات تقنینی باشد. بر این اساس، به نظر می‌رسد آخرین دسته از تغییرات قانونی، با هدف محقق نمودن اصول و موازین حقوق فردی و تضمینات حقوق شهروندی صورت گرفته است. فصول تمام تغییرات در این مقاله عنوان نشده است و تنها به ذکر مهم‌ترین آن‌ها بسنده می‌شود.

واژگان کلیدی: دیوان عدالت اداری، تظلم‌خواهی، حقوق عامه، ورود ثالث



پیشینه

در تاریخ ۱۳۹۰/۰۹/۲۲ قانون دیوان عدالت اداری، پس از طرح ایرادات شورای نگهبان و اصلاح تعدادی از آن‌ها و توسط مجمع تشخیص مصلحت به تصویب رسید، لکن ترتیبات رسیدگی و موانع موجود مبین آن است که پس از گذشت ۱۲ سال، اعمال تغییرات اساسی و همه‌جانبه دیگر ضروری است.

بنا بر این ضرورت و صدور آرای قضایی متعددی که حاوی اشکالات قانونی مصوبات مجلس شورای اسلامی بود، نهایتاً در تاریخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۰ مجدداً قانون دیوان عدالت اداری دستخوش تغییرات اساسی گردید. گسترده‌گی این تغییرات به حدی است که می‌توان این چنین گفت که این قانون حاوی نوآوری‌های زیادی است. این نوآوری با هدف حفظ و اعتلای حقوق عامه در باب احقاق حق و احیای آن صورت گرفته است.

فرض اساسی این مقاله بر آن است که خواننده گرامی از قوانین قبلی دیوان عدالت اداری مطلع است و دیگر نیازی به تکرار آن‌ها وجود ندارد؛ لذا در این قسمت تنها به تغییرات فعلی و نوآوری‌ها قانون جدید اشاره شده است.

مبحث اول؛

«امکان شکایت اشخاص عمومی از آرای مراجع اختصاصی اداری و یک مرحله‌ای شدن رسیدگی به اعتراض از آرای مراجع مذکور»

در قانون سابق دیوان عدالت اداری امکان شکایت اشخاص عمومی از آرای مراجع اختصاصی وجود نداشت، لیکن دیوان عالی کشور طی دادنامه ۷۹۲ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۲۴ اعلام نمود شرکت سهامی آب منطقه‌ای می‌تواند نسبت به آرای کمیسیون رسیدگی به امور آب‌های زیرزمینی اعتراض نماید. همچنین در مقام حل اختلاف، اشاره نمود که شهرداری‌ها می‌توانند نسبت به آرای کمیسیون‌های ماده ۱۰۰ اعتراض نمایند، ولیکن این رأی لازم‌الاتباع نبود. در قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۴۰۲ امکان شکایت دستگاه‌های اجرایی از آراء مراجع اختصاصی به شرح آتی فراهم گردید.

از قابلیت‌های مهم این تغییر می‌توان به تأثیرگذاری دیوان عالی کشور بر تصمیمات



مراجع قضایی اداری کشور اشاره نمود؛ لذا باتوجه به رأی فوق‌الاشاره، به نظر می‌رسد از این پس اشخاص حقوق عمومی می‌توانند با مراجعه به دیوان، از صدور آرای متشدد و متناقض نهادهای شبه قضایی جلوگیری کنند و نظام حقوق اداری را با متحدالشکل نمودن تصمیمات قضایی روبه‌رو سازند.

بر اساس تبصره ۲ ماده ۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۴۰۲: «شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی اعم از عمومی و خصوصی از آراء و تصمیمات مراجع اختصاصی اداری موضوع بند (۲) ماده (۱۰) این قانون مستقیماً در شعب تجدیدنظر مطرح و رسیدگی می‌شود. رأی صادره قطعی است. سایر شکایات اعتراضات در شعب بدوی رسیدگی می‌شود. پس از لازم‌الاجرا شدن این قانون، پرونده‌های موجود در شعب بدوی تجدیدنظر مطابق صلاحیت زمان ثبت دادخواست رسیدگی می‌شود.»

مبحث دوم؛

«احراز وقوع تخلف و مطالبه خسارت (تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری)»

فارغ از ایرادات موجود به چنین صلاحیتی که اساساً هم قابل قبول هستند، به نظر می‌رسد از شکایات و دعاوی مطروحه در دیوان عدالت اداری، «شکایت احراز وقوع تخلف و مطالبه خسارت ناشی از آن» هم مورد قبول مقنن واقع شده است. شأن قضایی دیوان عدالت اداری و استقرار آن در مرکز کشور و واقعیت‌های رسیدگی‌های این نهاد، امکان انجام این خواسته را با اشکال و ایراد مواجه می‌سازد.

مطابق تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری: «رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت در صلاحیت دادگاه عمومی است. لیکن در مواردی که مطالبه خسارت ناشی از تخلف در اجرای وظایف قانونی و اختصاصی یا ترک فعل از انجام وظایف مذکور از سوی واحدهای دولتی یا دستگاه‌های مذکور در بندهای (۱) و (۲) این ماده و مأموران واحدها و دستگاه‌های یادشده باشد، موضوع در دیوان عدالت اداری مطرح می‌شود و شعبه دیوان ضمن رسیدگی به احراز وقوع تخلف، نسبت به اصل مطالبه خسارت و تعیین خسارت



وارده، اقدام و حکم مقتضی صادر می‌نماید.»

از مفاد متن تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون دیوان چنین استنباط می‌گردد که رسیدگی به مطالبه خسارت علی‌الاصول در صلاحیت دادگاه‌های دادگستری است؛ لیکن صلاحیت دیوان عدالت اداری برای رسیدگی به مطالبه خسارت منوط به تحقق شرایط زیر است:

۱- شاکی خواسته خود مبنی بر «احراز وقوع تخلف و مطالبه خسارت ناشی از آن» را مطرح کرده باشد و اگر صرفاً خواسته احراز وقوع تخلف را مطرح نموده باشد، شعبه دیوان فقط در حدود خواسته رسیدگی و اعلام‌نظر می‌نماید. البته بعد از رسیدگی به احراز وقوع تخلف، چنانچه دعوای جدیدی مبنی بر مطالبه خسارت مطرح شود، موضوع در صلاحیت دیوان عدالت اداری خواهد بود.

۲- خسارت ناشی از تقصیر اداری باشد؛ یعنی خسارت در اثر عدم رعایت قوانین و مقررات اختصاصی اداری یا نقض آن‌ها ایجاد شده باشد. در غیر این صورت، شخص باید به دادگستری مراجعه نماید. به‌عنوان مثال، در مواردی که خسارت ناشی از سقوط سنگ نمای ساختمان یک دستگاه دولتی باشد.

۳- خسارت‌هایی که منجر به آسیب بدنی و جسمی می‌گردد، با توجه به اینکه مقنن برای آن‌ها مسئولیت کیفری مقرر نموده، لذا از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج است.

۴- منظور از «تخلف از قوانین و مقررات»، مطلق قوانین و مقررات نیست، بلکه دیوان عدالت صلاحیت رسیدگی به خسارت‌هایی را دارد که در اثر تخلف از قوانین و مقررات اختصاصی اداری آن دستگاه تحقق یافته است.

مبحث سوم؛

«رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی از وقوع تخلف و عدم رعایت قوانین و مقررات در مراحل انعقاد قرارداد توسط دستگاه‌های اجرایی»

امری که نحوه رسیدگی به آن، سال‌ها در دیوان عدالت اداری محل اختلاف نظر بود، به نظر می‌رسد با تصویب این مقرر به سرانجام رسیده است. بر این اساس، به ملاک



تبصره ۳ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری: «رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی از وقوع تخلف و عدم رعایت قوانین و مقررات در مراحل انعقاد قرارداد توسط دستگاه‌های اجرایی در صلاحیت شعب دیوان عدالت اداری است، لیکن رسیدگی به دعوی ناشی از اجرای قرارداد فی‌مابین طرفین در صلاحیت دیوان نیست.»

منظور از مراحل انعقاد قرارداد در رسیدگی‌های دیوان دارای معانی مختلفی است: ۱- سابقاً رسیدگی به موضوع اختلافات قراردادی فی‌مابین قضات دیوان محل بحث بود. عده‌ای از شعب دیوان بر این اعتقاد بودند که منظور از وقوع تخلف و عدم رعایت قوانین و مقررات در مراحل انعقاد قرارداد، عدم رعایت تشریفات قانونی مقدم بر تنظیم قرارداد از قبیل عدم برگزاری مزایده یا مناقصه‌های قانونی است.

و بعضی دیگر از شعب معتقد بودند دیوان زمانی صالح است که قرارداد منعقد شده باشد، لیکن شرایط تنظیم قرارداد خلاف قانون بوده یا از اساس دستگاه اجرایی صلاحیت انعقاد آن قرارداد را نداشته است.

بنده بر این اعتقادم که دعوی مربوط به شکایت از عدم رعایت تشریفات قانونی مقدم بر تنظیم قرارداد است، فلذا به موجب تبصره ۳ ماده ۱۰ نظر گروه نخست از قضات دیوان عدالت اداری صحیح و طبیعتاً در صلاحیت دیوان است.

۲- شکایت از عدم تنظیم قرارداد یا شکایت از نحوه تنظیم قرارداد یا عدم رعایت شرایط تنظیم قرارداد از مصادیق عدم اتخاذ تصمیم و عدم اقدام بوده و مستند به بند (۱) ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری در صلاحیت دیوان به شمار می‌رود.

مبحث چهارم؛

«تعیین مهلت شش ماهه و یک‌ساله برای شکایت از تصمیمات و اقدامات اداری و دستگاه‌های اجرایی (تبصره ۳ ماده ۱۶ قانون دیوان عدالت اداری)»

بر اساس تبصره ۲ ماده ۳ قانون دیوان عدالت اداری، شکایت از آراء مراجع شبه‌قضایی مستقیماً در شعب تجدیدنظر مطرح و مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. به موجب تبصره ۳ ماده ۱۶ قانون دیوان عدالت اداری: «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، تصمیمات و



اقدامات دستگاه‌ها و مأموران موضوع بندهای (۱) و (۳) ماده (۱۰) این قانون ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ به اشخاص مقیم داخل کشور، و یک سال برای اشخاص مقیم خارج از کشور، قابل شکایت در دیوان عدالت اداری است. در صورتی که احراز شود شخص ذی‌نفع، معاذیر قانونی یا شرعی داشته است، مدت‌زمان معذوریت به مهلت‌های مذکور در این تبصره اضافه می‌شود.»

در خصوص معاذیر قانونی و شرعی، ذکر این نکته لازم و ضروری است به موجب ماده ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری، در موارد سکوت به قانون آیین دادرسی مدنی مراجعه می‌شود. لذا به موجب ماده ۳۰۶ قانون آ.د. مدنی معاذیر قانونی عبارت‌اند از: فوت نزدیکان، حوادث قهری، مرضی که مانع حرکت است، در حبس بودن. و معاذیر شرعی صرفاً حج تمتع را در بر می‌گیرد و شامل اعتکاف، راهپیمایی اربعین و غیره که جزء مستحبات است، نمی‌باشد.

مبحث پنجم؛

«لزوم مراجعه ابتدایی اشخاص به ادارات، قبل از طرح شکایت در دیوان عدالت اداری و الزام دستگاه به پاسخ‌گویی ظرف حداکثر سه ماه مگر در موارد فوری» این مقرر در صورتی که برای ادارات بدون ضمانت اجرای انجام مطالبات مردم باشد، تنها به اطلاع دادرسی و سردرگمی بیشتر مراجعان منجر خواهد شد. به عبارت دیگر، جای درج این عبارت در مقرر قانونی فوق، لازم و ضروری است که در صورتی که فرد به اداره مراجعه کند و خواسته او اجابت نشود و شاکی ناچار از طرح دعوای قضایی شود، با طرح دادخواست و محکومیت، اداره می‌بایستی متضمن جبران خسارات وارده به فرد و لطمات پیگیری امر اداری و قضایی و اطلاع زمان باشد، و گرنه این مهلت سه‌ماهه بدین صورت تنها امر مطالبه حق فرد را به تعویق می‌اندازد و از این بابت چنین ملاحظه‌های قابل قبول نیست.

به موجب تبصره ۴ ماده ۱۶ قانون دیوان عدالت اداری: «دستگاه‌ها و مأموران موضوع بندهای (۱) و (۳) ماده (۱۰) این قانون مکلف‌اند هرگونه تصمیم و اقدام قطعی خود



درباره اشخاص ذی‌نفع را به آن‌ها ابلاغ کنند. در مواردی که اشخاص ذی‌نفع تقاضای انجام امر اداری یا خودداری از انجام آن را از دستگاه‌های مذکور دارند، ابتدا باید تقاضای خود را به دستگاه مربوط ارائه دهند و آن دستگاه مکلف است ضمن ثبت درخواست و ارائه رسید، حداکثر ظرف سه ماه به صورت کتبی پاسخ قطعی را نفیاً (یا اثباتاً) به ذی‌نفع ابلاغ نماید، مگر اینکه در سایر قوانین ظرف زمانی معینی برای پاسخ‌گویی دستگاه‌ها و مأموران مذکور مشخص شده باشد یا فوریت موضوع، اقتضای زمان کوتاه‌تری را داشته باشد.»

شاید طرح این موضوع از جنبه دیگری هم حائز اهمیت باشد. به نظر می‌رسد ممکن است در بعضی از موارد الزام مراجعه به اداره و صرف مدت سه‌ماهه در تضاد با مقوله دستور موقت باشد که حاوی تصمیمات فوری و مهم است و مشکلات و موانعی را در خصوص تظلم‌خواهی افراد ایجاد کند.

مبحث ششم؛

«پیش‌بینی امکان شکایت از تصمیمات و اقدامات دستگاه‌های اجرایی توسط سازمان بازرسی کل کشور، دیوان محاسبات کشور، دادستان کل کشور و سازمان‌ها و مؤسسات مردم‌نهاد در راستای صیانت از حقوق عمومی»

به‌موجب تبصره ۱ ماده ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری، «دادستانی کل کشور، سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات کشور در حدود اختیارات قانونی خود، صلاحیت طرح شکایت نسبت به موضوعاتی را دارند که متضمن تضییع حقوق عمومی است و رسیدگی به آن برابر ماده (۱۰) این قانون در صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار دارد. این مراجع از پرداخت هزینه دادرسی معافاند و حق تجدیدنظرخواهی دارند و رسیدگی به شکایت مذکور با رعایت مصادیق مهم لازم‌الرعایه خارج از نوبت انجام می‌شود.»

به نظر می‌رسد امکان شکایت برای سازمان‌هایی همچون سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات و دادستان کل کشور محل تأمل و سؤال باشد، زیرا چنین سازمان‌ها و نهادهایی به‌اندازه کافی و مناسب دارای اختیارات لازم در احقاق خواسته‌های خود



باشند و مراجعه آنان در دیوان عدالت اداری نعمتی افزون برای تحقق مطالبات آنان است. پذیرش این خواسته از جهت مؤسسات مردم‌نهاد از هر منطقی امری معقول و قابل پذیرش است، اما ملاحظه چنین اختیاری برای نهادهای حاکمیتی تنها منجر به تفویض اختیارات بیشتر و ملاحظات افزون‌تر برای چنین نهادهایی نسبت به سایرین خواهد شد.

مبحث هفتم؛

«ایجاد و تأسیس معاونت حقوق عامه دیوان عدالت اداری»

بهموجب ماده ۱۲۰ قانون دیوان عدالت اداری، اصلاحی ۱۴۰۲ مقرر گردید معاون حقوق عامه دیوان عدالت اداری به منظور «حفظ حقوق عامه و جلوگیری از تضییع آن» می‌تواند مستقیماً در شعب دیوان طرح شکایت کند و حسب مورد، نسبت به آرای صادره درخواست تجدیدنظر نماید. با عنایت به اینکه معاون مذکور به نیابت از مردم و در راستای صیانت از حقوق آن‌ها در دیوان طرح شکایت می‌کند، بنابراین ایراد مغایرت با اصل ۱۷۳ قانون اساسی منتفی است و در صورتی که معاون حقوق عامه یا نهادهای نظارتی مذکور در تبصره ۱ ماده ۱۷ قانون دیوان، در موارد تضییع حقوق خصوصی اقدام به طرح دعوی نمایند، شعبه رسیدگی کننده قرار رد صادر خواهد کرد.

تفاوتی که بین تجویز شکایت توسط نهادهای موضوع تبصره ۱ ماده ۱۷ و معاون حقوق عامه دیوان وجود دارد آن است که برخلاف نهادهای مذکور، مستند به تبصره بند ۲ ماده ۱۲۰، معاون حقوق عامه دیوان از رعایت تشریفات مواعد قانونی طرح شکایت مستثنی است. مطابق تبصره ۲ و ۳ ماده ۱۶ قانون دیوان، مهلت شکایت از آرای مراجع اختصاصی اداری و همچنین مهلت شکایت از تصمیمات و اقدامات اداری مشخص شده است و در صورتی که شکات خارج از مهلت مقرر قانونی نسبت به طرح شکایت در دیوان اقدام کنند، شعبه مکلف به صدور قرار رد شکایت است.

لیکن در خصوص معاون حقوق عامه دیوان، باتوجه به تصریح مقنن، رعایت مهلت در طرح شکایت نسبت به موضوعات متضمن تضییع حقوق عامه لازم نیست و شکایت



معاون مذکور مشمول مرور زمان نخواهد بود. نکته دیگر آنکه هرچند در ماده ۱۲۰ به رسیدگی خارج از نوبت به شکایات مطروح توسط معاون حقوق عامه اشاره نشده است، اما رئیس دیوان عدالت اداری می‌تواند مستند به ماده ۴۷ قانون دیوان نسبت به صدور دستور رسیدگی خارج از نوبت در مورد شکایت معاون حقوق عامه اقدام نماید.

مبحث هشتم؛

«استرداد دادخواست قبل از وصول پاسخ طرف شکایت (ماده ۴۵ قانون دیوان عدالت اداری)»

مطابق ماده ۴۵ قانون دیوان، در صورتی که شاکی قبل از وصول پاسخ طرف شکایت، دادخواست خود را مسترد کند، شعبه مکلف به صدور قرار ابطال دادخواست است. این قرار هم با استفاده از وحدت ملاک مواد ۲۷، ۲۸ و ۳۱ مانع طرح شکایت مجدد در دیوان نیست و مرور زمان شکایت مجدد از تصمیمات و اقدامات، از زمان ابلاغ قرار مذکور خواهد بود.

مبحث نهم؛

«استرداد دادخواست پس از وصول پاسخ طرف شکایت (ماده ۴۶ قانون دیوان عدالت اداری)»

مطابق ماده ۴۶، چنانچه شاکی بعد از وصول لایحه دفاعیه طرف شکایت، شکایت خود را مسترد نماید یا قبل از صدور رأی از شکایت خود به کلی صرف نظر نماید، قرار سقوط شکایت صادر می‌شود و همان شکایت مجدداً قابل طرح نیست. تبصره: در صورتی که تجدیدنظر خواه، دادخواست تجدیدنظر خواهی را مسترد کند یا انصراف خود را از تجدیدنظر خواهی اعلام نماید، قرار سقوط تجدیدنظر خواهی صادر می‌شود و تجدیدنظر خواهی مجدداً قابل طرح نیست.

۱. قبل از اصلاح قانون، در صورتی که پس از وصول پاسخ طرف شکایت، شاکی تقاضای استرداد دادخواست می‌کرد و در درخواست خود از عبارت «انصراف کلی» استفاده نمی‌کرد، شعبه به رسیدگی ماهوی خود ادامه می‌داد، زیرا ممکن بود تحت تأثیر دستگاه طرف شکایت این اقدام را کرده باشد و منجر به تضییع حقوق شاکی می‌گردید.



در تبصره ماده ۴۶ به صرف تقاضای استرداد دادخواست تجدیدنظر خواه، قبل یا بعد از تبادل لوایح قرار سقوط دعوا صادر می‌شود و نیازی نیست که شاکی در درخواست خود از عبارت «انصراف کلی» استفاده نماید.

اهمیت ماده ۴۶ در تبعات و آثار اقدامات افراد و بالخصوص وکلای دادگستری در موضوع استرداد دادخواست در مرحله رسیدگی نهفته است. به نظر می‌رسد با توجه به صدور قرار سقوط شکایت و عدم امکان شکایت مجدد، استرداد دادخواست توسط وکیل، پرونده را در یک وضعیت بغرنج حقوقی قرار خواهد داد و مسئولیت حرفه‌ای سنگینی را بر دوش وکیل می‌گذارد؛ لذا بررسی زمان استرداد دادخواست بسیار اهمیت دارد و نمی‌توان بدون بررسی همه‌جانبه آن را انجام داد. نکته مغفول در این امر آن است که اگر وکیل دادگستری بدون اطلاع از روند پرونده، اقدام به استرداد دادخواست نماید و موکل دیگر نتواند دادخواست خود را مطرح نماید، عواقب شغلی و انتظامی گریبانگیر وکیل خواهد شد.



مبحث دهم؛ دستور موقت

۱. تقاضای دستور موقت از شعب تجدیدنظر

به موجب ماده ۷۳ قانون دیوان عدالت اداری، تقاضای دستور موقت در مرحله تجدیدنظر نیز پیش‌بینی شده است. ماده ۷۳ تصریح می‌کند: «هرگاه در مرحله تجدیدنظر، تقاضای صدور دستور موقت شود، اتخاذ تصمیم با شعبه تجدیدنظر است. اجرای دستور موقت مستلزم تأیید رئیس دیوان است. دستور موقت صادرشده از شعبه بدوی، مادام که توسط مرجع تجدیدنظر لغو نگردد، به قوت خود باقی است.»

همچنین رئیس دیوان یا معاون قضایی وی مطابق تبصره ۲ ماده ۳۵، حداکثر ظرف مهلت یک هفته باید راجع به اجرا یا عدم اجرای دستور موقت اظهار نظر نمایند؛ در غیر این صورت، دستور موقت صادرشده لازم‌الاجرا تلقی می‌گردد.

۲. تقاضای دستور موقت نسبت به مصوبات کلی و تصمیمات عام‌الشمول

در سال ۱۴۰۲، مقنن ضمن اصلاح ماده ۳۶ بیان نمود: «در مواردی که ضمن

دادخواست ابطال مصوبات موضوع ماده (۱۲) این قانون، تقاضای صدور دستور موقت شده باشد، رسیدگی و اتخاذ تصمیم در خصوص تقاضای مزبور با رئیس و در غیاب وی با نایب‌رئیس هیئت تخصصی مربوط است. با صدور دستور موقت، پرونده در هیئت تخصصی و هیئت عمومی خارج از نوبت رسیدگی می‌شود. «بنابراین، مرجع صدور دستور موقت در موارد شکایت از ابطال مصوبات و تصمیمات عام‌الشمول «رئیس هیئت تخصصی» و در غیاب وی «نایب‌رئیس هیئت تخصصی» می‌باشند.

نکات:

- ۱- درمورد تقاضای ابطال مصوبات از هیئت عمومی راجع به تقاضای دستور موقت ذی‌نفع بودن متقاضی شرط نمی‌باشد.
- ۲- هرچند برخلاف اجرای دستور موقت صادره از شعب، اجرای دستور موقت صادره از سوی رئیس یا نایب‌رئیس هیئت تخصصی، منوط به موافقت رئیس دیوان نیست، اما مطابق ماده ۴۰ قانون دیوان، لغو دستور موقت صادره اعم از شعب یا رئیس یا نایب‌رئیس هیئت تخصصی منوط به موافقت رئیس دیوان است.
- ۳- صدور یا رد دستور موقت تأثیری در اصل شکایت ندارد.
- ۴- صدور یا رد دستور موقت از سوی شعب بدوی قابل تجدیدنظرخواهی نیست؛ زیرا از مصادیق رأی اعم از حکم یا قرار تلقی نمی‌شود.

مبحث یازدهم؛

«ورود ثالث (ماده ۵۵ قانون دیوان عدالت اداری)»

طبق ماده ۵۵ قانون دیوان عدالت اداری: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع پرونده مطروح در شعبه دیوان، برای خود حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی‌نفع بداند، می‌تواند با تقدیم دادخواست، وارد دعوی شود. در صورتی که دادخواست مذکور قبل از صدور رأی واصل شود، شعبه پس از ارسال دادخواست، برای طرفین دعوی و وصول پاسخ آنان با ملاحظه پاسخ هر سه طرف، مبادرت به صدور رأی می‌نماید. تبصره: چنانچه پس از صدور رأی در مرحله بدوی، دادخواست ورود ثالث واصل گردد،



در صورتی که رأی صادره مورد تجدیدنظرخواهی قرار گیرد، دادخواست مذکور به همراه پرونده اصلی به شعبه تجدیدنظر ارسال و در غیر این صورت، قرار رد دادخواست صادر می‌شود. «

قبل از تصویب طرح اصلاح قانون تشکیلات و آ.د.ع.ا مصوب ۱۴۰۲، در خصوص مهلت تقدیم دادخواست ورود ثالث اختلاف نظر وجود داشت؛ اما با اصلاح ماده ۵۵ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۴۰۲ مقرر شد که مهلت تقدیم دادخواست ورود ثالث تا تاریخ صدور رأی است و چنانچه قبل از صدور رأی، دادخواست ورود ثالث واصل شود، شعبه مکلف به رسیدگی به وارد ثالث خواهد بود. اما در صورت وصول دادخواست ورود ثالث پس از صدور رأی از شعبه بدوی، چنانچه رأی مورد تجدیدنظرخواهی قرار گیرد، دادخواست مذکور به همراه پرونده اصلی به شعبه تجدیدنظر ارسال می‌شود و در غیر این صورت، قرار رد دادخواست صادر خواهد شد.

برخی اعتقاد داشتند که دادخواست ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر قابل پذیرش نیست، زیرا ماده ۶۵ صرفاً پذیرش اعتراض نسبت به آرای صادر شده از شعب بدوی را در مرحله تجدیدنظر تجویز کرده است و چون با رسیدگی به دعوی وارد ثالث در مرحله تجدیدنظر، وارد ثالث یک مرحله از رسیدگی را از دست می‌دهد، لذا پذیرش ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر فاقد توجیه قانونی است. لیکن مقنن در اصلاحیه اخیر این ابهام را برطرف و مقرر نموده است در صورتی که دادخواست ورود ثالث پس از صدور رأی از شعبه بدوی واصل شود، به شعبه تجدیدنظر ارسال می‌گردد؛ لذا باتوجه به وجود نص قانونی، امکان طرح دعوی ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر نیز وجود دارد.

در دعوی ورود ثالث، نیاز به طرح دعوی قبلی در دستگاه طرف شکایت به موجب بند ۴ ماده ۱۶ قانون دیوان عدالت اداری نیست، چون از مصادیق دعوی ابتدایی تلقی نمی‌گردد.

لذا به موجب تبصره ۲ ماده ۵۷ قانون دیوان عدالت اداری: «در مواردی که اجرای رأی مورد اعتراض ثالث، موجب ورود خسارت غیرقابل جبران شود، شعبه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث می‌تواند با تقاضای معترض و با موافقت رئیس دیوان، دستور توقف اجرای



کتابخانه تخصصی

فصل نامه علمی - تخصصی / سال سوم، شماره ۶ / تابستان ۱۴۰۳

حکم مورد اعتراض را تا رسیدگی و صدور حکم قطعی صادر کند.»

مبحث دوازدهم؛

«کیفیت رسیدگی به مصوبات و آیین‌نامه‌های معترض‌عنه به جهت مغایرت با موازین شرعی و نحوه استعمال از شورای نگهبان»

حسب تبصره ۳ ماده ۸۰ دیوان: «هرگاه جهت درخواست ابطال مصوبه، مغایرت با موازین شرع باشد، رئیس دیوان مطابق ماده ۸۷ این قانون، از شورای نگهبان استعمال می‌کند.»

«ماده ۸۷- در صورتی که مصوبه‌ای به لحاظ مغایرت با موازین شرعی برای رسیدگی مطرح باشد، موضوع به ترتیب زیر جهت اظهارنظر به شورای نگهبان ارسال می‌شود:

۱- در صورتی که مصوبه صرفاً از حیث شرعی مورد شکایت قرار گرفته باشد، رئیس دیوان پس از تبادل دادخواست و دریافت پاسخ طرف شکایت، ضمن تعیین و تبیین هریک از مواد و اجزایی که ادعای مغایرت آن‌ها با موازین شرعی شده است، موضوع را به‌همراه تمام اسناد و مدارک پرونده، جهت اظهارنظر به شورای نگهبان ارسال می‌کند. فقهای شورای نگهبان، بنا بر ترتیبی که مقرر می‌نمایند، نسبت به موضوع مورد استعمال رئیس دیوان، اظهارنظر می‌کنند. نظر فقهای شورای نگهبان برای هیئت عمومی یا هیئت تخصصی مربوط لازم‌الاتباع است و در صورت مغایرت مصوبه با شرع، بلافاصله نسبت به اعلام بطلان مصوبه اقدام می‌کند.

تبصره- در صورت عدم پاسخ طرف شکایت ظرف مهلت مقرر در صدر ماده ۸۳ این قانون، رئیس دیوان ظرف مهلت دو ماه نسبت به استعمال از شورای نگهبان به ترتیب مقرر در این بند اقدام می‌کند.

۲- در صورتی که مصوبه‌ای به دلیل مغایرت با موازین شرع و سایر جهات، برای رسیدگی مطرح باشد، ابتدا موضوع از لحاظ مغایرت مصوبه با جهاتی غیر از مغایرت با موازین شرع، در دیوان مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و دیوان نسبت به آن اتخاذ تصمیم می‌کند. در صورتی که دیوان، مصوبه و مفادی که مورد شکایت شرعی قرار گرفته است



را به‌طور کلی ابطال کند و اثر آن را به زمان تصویب تسری دهد، موضوع پرونده بدون استعلام از شورای نگهبان مختومه می‌شود و در سایر موارد، بعد از اظهار نظر دیوان، موضوع به‌همراه نظر دیوان و اسناد و مدارک پرونده با رعایت ترتیبات مذکور در بند ۱ این ماده و تبصره آن، به شورای نگهبان ارسال می‌گردد و نظری که مطابق ترتیبات مقرر از سوی فقهای شورای نگهبان صادر می‌شود، ملاک عمل دیوان قرار می‌گیرد. در این موارد، چنانچه مصوبه از سوی فقهای شورای نگهبان مغایر شرع اعلام شود، هیئت عمومی مطابق نظر فقهای شورای نگهبان بلافاصله نسبت به اعلام بطلان مصوبه اقدام می‌کند.

تبصره ۲- چنانچه فقهای شورای نگهبان رأساً مغایرت شرعی مصوبه‌ای را به رئیس دیوان اعلام نمایند، هیئت عمومی مطابق نظر فقهای شورای نگهبان نسبت به ابطال مصوبه اقدام می‌کند.»

منبع

- قانون عدالت اداری

